

غذا دادن عیسی به چهار هزار مرد

¹ و در آن ایام باز جمعیت، بسیار شده و خوراکی نداشتند. عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، به ایشان گفت: ² بر این گروه دلم بسوخت زیرا الآن سه روز است که با من می‌باشند و هیچ خوراک ندارند. ³ و هرگاه ایشان را گرسنه به خانه‌های خود برگردانم، هرآینه در راه ضعف کنند، زیرا که بعضی از ایشان از راه دور آمده‌اند. ⁴ شاگردانش وی را جواب دادند: از کجا کسی می‌تواند اینها را در این صحرا از نان سیر گرداند؟ ⁵ از ایشان پرسید: چند نان دارید؟ گفتند: هفت. ⁶ پس جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند؛ و آن هفت نان را گرفته، شکر نمود و پاره نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند. پس نزد آن گروه نهادند. ⁷ و چند ماهی کوچک نیز داشتند. آنها را نیز برکت داده، فرمود تا پیش ایشان نهند. ⁸ پس خورده، سیر شدند و هفت زنبیل پر از پاره‌های باقیمانده برداشتند. ⁹ و عدد خورندگان قریب به چهار هزار بود، پس ایشان را مرخص فرمود. ¹⁰ و بی‌درنگ با شاگردان به کشتی سوار شده، به نواحی دلمائوته آمد.

درخواست فریسیان برای نشانه

¹¹ و فریسیان بیرون آمده، با وی به مباحثه شروع کردند، و از راه امتحان آیتی آسمانی از او خواستند. ¹² او از دل آهی کشیده، گفت: از برای چه این فرقه آیتی می‌خواهند؟ هرآینه به شما می‌گویم آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد. ¹³ پس ایشان را گذارد و باز به کشتی سوار شده، به کناره دیگر عبور نمود.

خمیرمایه فریسیان و خمیرمایه هیروودیس

¹⁴ و فراموش کردند که نان بردارند و با خود در کشتی جز یک نان نداشتند. ¹⁵ آنگاه ایشان را قدغن فرمود که با خبر باشید و از خمیرمایه فریسیان و خمیرمایه هیروودیس احتیاط کنید! ¹⁶ ایشان با خود اندیشیده، گفتند: از آن است که نان نداریم. ¹⁷ عیسی فهم کرده، بدیشان گفت: چرا فکر می‌کنید از آن جهت که نان ندارید؟ آیا هنوز نفهمیده و درک نکرده‌اید و تا حال دل شما سخت است؟ ¹⁸ آیا چشم داشته نمی‌بینید و گوش داشته نمی‌شنوید و به یاد ندارید؟ ¹⁹ وقتی که پنج نان را

برای پنج هزار نفر پاره کردم، چند سبد پر از پاره‌ها برداشتید؟ بدو گفتند: دوازده. ²⁰ و وقتی که هفت نان را بجهت چهار هزار کس؛ پس چند زنبیل پر از ریزه‌ها برداشتید؟ گفتندش: هفت. ²¹ پس بدیشان گفت: چرا نمی‌فهمید؟

عیسی شفا می‌کند یک مرد کور را

²² چون به بیت صیدا آمد، شخصی کور را نزد او آوردند و التماس نمودند که او را لمس نماید. ²³ پس دست آن کور را گرفته، او را از قریه بیرون برد و آب دهان بر چشمان او افکنده، و دست بر او گذارده از او پرسید که چیزی می‌بینی؟ ²⁴ او بالا نگریسته، گفت، مردمان را خرامان، چون درختها می‌بینم. ²⁵ پس بار دیگر دستهای خود را بر چشمان او گذارده، او را فرمود تا بالا نگریست و صحیح گشته، همه چیز را به خوبی دید. ²⁶ پس او را به خانهاش فرستاده، گفت: داخل ده مشو و هیچ کس را در آن جا خبر مده.

توبی مسیح هستی

²⁷ و عیسی با شاگردان خود به دهات قیصریه فیلیپس رفت. و در راه از شاگردانش پرسیده، گفت که: مردم مرا که می‌دانند؟ ²⁸ ایشان جواب دادند که: یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و بعضی یکی از انبیا. ²⁹ او از ایشان پرسید، شما مرا که می‌دانید؟ پطرس در جواب او گفت: تو مسیح هستی. ³⁰ پس ایشان را فرمود که هیچ کس را از او خبر ندهند.

اولین پیشگویی درباره مرگ و قیام عیسی

³¹ آنگاه ایشان را تعلیم دادن آغاز کرد که لازم است پسر انسان بسیار زحمت کشد و از مشایخ و رؤسای کهنه و کاتبان رَد شود و کشته شده، بعد از سه روز برخیزد. ³² و چون این کلام را علانیه فرمود، پطرس او را گرفته، به منع کردن شروع نمود. ³³ اما او برگشته، به شاگردان خود نگریسته، پطرس را نهیب داد و گفت: ای شیطان، از من دور شو، زیرا امور الهی را اندیشه نمی‌کنی بلکه چیزهای انسانی را.

جانیشینی و انکار

³⁴ پس مردم را با شاگردان خود خوانده، گفت: هر که خواهد از عقب من آید، خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته، مرا متابعت نماید. ³⁵ زیرا هر که خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاک سازد؛ و هر که جان خود را بجهت من و انجیل بر باد دهد آن را برهاند. ³⁶ زیرا که شخص را چه سود دارد هر گاه تمام

دنیا را ببرد و نَفْس خود را ببازد؟ ³⁷ یا آنکه آدمی چه چیز را به عوض جان خود بدهد؟ ³⁸ زیرا هر که در این فرقه زناکار و خطاکار از من و سخنان من شرمنده شود، پسر انسان نیز وقتی که با فرشتگان مقدّس در جلال پدر خویش آید، از او شرمنده خواهد گردید.